

مقدمه

مسأله صلح امام حسن، هم در قدیم مورد سؤال و پرسش بوده^(۱) و هم در زمانهای بعد، و بالخصوص در زمان ما بیشتر این مسأله مورد سؤال و پرسش است که چگونه شد امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد؟ مخصوصا که مقایسه‌ای به عمل می‌آید میان صلح امام حسن با معاویه و جنگیدن امام حسین با یزید و تسلیم نشدن او به یزید و ابن زیاد. به نظر می‌رسد برای کسانی که زیاد در عمق مطلب دقت نمی‌کنند این دو روش متناقض است، و لهذا برخی گفته‌اند اساسا امام حسن و امام حسین دو روحیه مختلف داشته‌اند و امام حسن طبعاً و جنساً صلح طلب بود برخلاف امام حسین که مردی شورشی و جنگی بود. بحث ما این است که آیا این که امام حسن قرارداد صلح با معاویه امضا کرد و امام حسین به هیچ وجه حاضر به صلح و تسلیم نشد، ناشی از دو روحیه مختلف است که اگر فرض کنیم در موقع امام حسن، امام حسین قرار گرفته بود و به جای امام حسن، امام حسین می‌بود، سرنوشت چیز دیگری می‌بود و امام حسین تا قطره آخر خورش می‌جنگید، و همین طور اگر در کربلا به جای امام حسین امام حسن می‌بود جنگی واقع نمی‌شد و مطلب به شکلی خاتمه می‌یافت؟ یا این مربوط به شرایط مختلف است، شرایط در زمان امام حسن یک جور ایجاب می‌کرد، و در زمان امام حسین جور دیگری. برای اینکه راجع به شرایط مختلف بحث بکنیم باید مبحثی را مطرح نماییم، و معمولاً کسانی که بحث کرده‌اند وارد همین مبحث شده‌اند که شرایط زمان امام حسن با شرایط زمان امام حسین اختلاف داشت و واقعا مصلحت‌اندیشی در زمان امام حسن آنچنان ایجاب می‌کرد و مصلحت‌اندیشی در زمان امام حسین اینچنین. البته ما هم این مطلب را قبول داریم و بعد هم روی آن بحث می‌کنیم ولی قبل از آنکه این مطلب را بحث بکنیم یک بحث اساسی راجع به دستور اسلام در موضوع جهاد لازم است چون هر دو بر می‌گردد به مسأله جهاد: امام حسن متارکه کرد و صلح نمود و امام حسین متارکه نکرد و صلح ننمود و جنگید. پس ما کلیات اسلام در باب جهاد را بیان می‌کنیم که ندیده‌ایم کسانی که در باب صلح امام حسن بحث کرده‌اند

این جهات را وارد شده باشند بعد وارد این مسأله می شویم که صلح امام حسن روی چه حسابی بوده و جنگ امام حسین روی چه حسابی؟

پیغمبر اکرم و صلح

و بعد خواهیم دید که این اساسا اختصاص به صلح امام حسن ندارد، خود پیغمبر اکرم در سالهای اول بعثت تا آخر مدتی که در مکه بودند و نیز تا سال دوم ورود به مدینه، روششان در مقابل مشرکین روش مسالمت است، هرچه از ناحیه مشرکین آزار و رنج و ناراحتی می بینند و حتی بسیاری از مسلمین در زیر شکنجه می میرند و مسلمین اجازه می خواهند که با اینها وارد جنگ بشوند و می گویند دیگر بالاتر از این چیزی نیست، از این بدتر می خواهد ما چه بشود، به آنها اجازه نمی دهد و حداکثر به آنان اجازه مهاجرت می دهد، که از حجاز به حبشه مهاجرت می کنند. ولی وقتی که پیغمبر اکرم از مکه مهاجرت می کنند و می روند به مدینه، در آنجا آیه نازل می شود «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدير»^(۲) خلاصه اجازه داده شد به این کسانی که تحت شکنجه و ظلم قرار گرفته اند که بجنگند.

آیا اسلام دین جنگ است یا دین صلح؟ اگر دین صلح است، تا آخر باید آن روش را ادامه می دادند و می گفتند اساسا جنگ کار دین نیست، کار دین فقط دعوت است، تا هر جا که پیش رفت، رفت هر جا نرفت، نرفت و اگر اسلام دین جنگ است پس چرا در سیزده سال مکه به هیچ وجه اجازه ندادند که مسلمین حتی از خودشان دفاع کنند، دفاع خونین، یا اینکه نه، اسلام، هم دین صلح^(۳) است و هم دین جنگ، در یک شرایطی نباید جنگید و در یک شرایطی باید جنگید. باز ما حضرت رسول رامی بینیم که در همان دوره مدینه هم در یک مواقعی با مشرکین یا بایهود و نصاری می جنگد و در یک مواقع دیگر حتی با مشرکین قرار داد صلح می بندد، همچنانکه در حدیبیه با همین مشرکین مکه که الدالخصام پیغمبر بودند و از همه دشمنهای پیغمبر سرسخت تر بودند، علی رغم تمایل تقریبا عموم اصحابش قرار داد صلح امضاء کرد. باز در مدینه می بینیم پیغمبر با یهودیان مدینه قرار داد عدم تعرض امضاء می کند. این حساب چه حسابی است؟

علی علیه السلام و صلح

همچنین ما می‌بینیم امیرالمؤمنین در یک جا می‌جنگد، در جای دیگر نمی‌جنگد. بعد از پیغمبر اکرم که مسأله خلافت پیش می‌آید و خلافت را دیگران می‌گیرند و می‌برند، علی در آنجا نمی‌جنگد، دست به شمشیر نمی‌زند و می‌گوید من ماءمور هستم که نجنگم و نباید بجنگم، و هر مقدار هم که از دیگران خشونت می‌بیند، نرمش نشان می‌دهد، به طوری که یک وقت تقریباً مورد سؤال و اعتراض حضرت زهرا قرار گرفت که فرمود: «مالک یا ابن ابی طالب، اشتملت شمله

الجنین، وقعدت حجره الظنن»^(۴). پسر ابوطالب! چرا مثل به معنی اعم، یعنی ترک جنگ. جنین در رحم، دست و پایت را جمع کرده و همین جور یک گوشه نشسته‌ای، و مثل اشخاصی که متهم هستند و خجالت می‌کشند از خانه بیرون بروند در خانه نشسته‌ای؟ تو همان مردی هستی که در میدانهای جنگ، شیران از جلوی تو فرار می‌کردند، حالا این شغاله‌ها بر تو مسلط شده‌اند؟! چرا؟ که بعد حضرت توضیح می‌دهد که آنجا وظیفه من آن بوده، اکنون وظیفه من این است.

بیست و پنج سال می‌گذرد و در تمام این بیست و پنج سال علی یک مرد به اصطلاح صلح جو و مسالمت طلب است. آن وقتی که مردم علیه عثمان شورش می‌کنند (همان شورش که بالاخره منجر به قتل عثمان شد) علی خودش جزء شورشیان نیست جزء طرفداران هم نیست، میانجی است میان شورشیان و عثمان، و کوشش می‌کند که بلکه قضایا به جایی بیانجامد که از طرفی تقاضاهای شورشیان - که تقاضاهایی عادلانه بود راجع به شکایتی که از حکام عثمان داشتند و مظلومی که آنها ایجاد کرده بودند - بر آورده شود و از طرف دیگر عثمان کشته نشود. این در نهج البلاغه است، و تاریخ هم به طور قطع و مسلم همین را می‌گوید. به عثمان می‌فرمود: من می‌ترسم بر اینکه تو آن پیشوای مقتول این امت باشی، و اگر تو کشته شوی باب قتل بر این امت باز خواهد شد، فتنه‌ای در میان مسلمین پیدا می‌شود که هرگز خاموش نشود.

پس علی حتی در اواخر عهد عثمان که بدترین دوره‌های زمان عثمان بود نیز میانجی واقع می‌شود میان شورشیان و عثمان در ابتدای خلافت عثمان هم وقتی که آن نیرنگ عبدالرحمن بن عوف طی شد که در آخر فقط دو نفر از شش نفر به عنوان کاندیدا و نامزد باقی ماندند:

علی علیه السلام و عثمان، (روش حضرت از همین قبیل بود. قضیه از این قرار بود که عمر شورائی مرکب از شش نفر را مامور انتخاب جانشین خود کرد. در این شورا ابتدا) سه نفر کنار رفتند، یکی به نفع حضرت امیر و او زبیر بود، یکی به نفع عثمان و او طلحه بود، و یکی به نفع عبدالرحمن و او سعد و قاص بود. سه نفر باقی ماندند. عبدالرحمن گفت من هم داوطلب نیستم. باقی ماند دو نفر، و رای شد رای عبدالرحمن، عبدالرحمن به هر کس رای بدهد او چهار رای دارد (چون خودش دورای داشت، هر یک از آن دو هم دورای داشتند) و طبق آن شورا خلیفه است. اول آمد نزد حضرت امیر و گفت: من حاضریم با تو بیعت کنم به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره شیخین. فرمود: من با تو بیعت می کنم به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر و آنچه خودم درک می کنم. بعد رفت نزد عثمان و گفت: من با تو بیعت می کنم به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره شیخین. گفت: بسیار خوب، قبول می کنم، در صورتی که عثمان از سیره شیخین هم منحرف شد. به هر حال، در آنجا آمدند و به حضرت اعتراض کردند که چرا اینطور شد؟ حال که اینها چنین کاری کردند تو چه می کنی؟ (در نهج البلاغه است) فرمود: «و الله لا سلمن ما سلمت امور المسلمین، و لم یکن فیها جور الا علی خاصة»^(۵) مادامی که ستم بر شخص من است ولی کار مسلمین بر محور و مدار خودش می چرخد، و آن کسی که به جای من هست اگر چه بناحق آمده، اما کارها را عجلتا درست می چرخاند، من تسلیم و مخالفتی نمی کنم. بعد از عثمان و در زمان معاویه، مردم می آیند با حضرت بیعت می کنند. آنجا دیگر امیر المؤمنین با متمرّدین یعنی ناکثین و قاسطین و مارقین، اصحاب جمل و اصحاب صفین و اصحاب نهروان می جنگد و جنگ خونین راه می اندازد. همچنین بعد از جنگ صفین، در قضیه طغیان خوارج و نیرنگ عمرو عاص و معاویه که قرآن ها را سرنیزه کردند و گفتند بیاییم قرآن را میان خودمان داور قرار بدهیم، و عده ای گفتند راست می گوید، و در سپاه امیر المؤمنین انشعاب پدید آمد و دیگر جایی برای امیر المؤمنین باقی نماند، با اینکه مایل نبود تسلیم شد، و بالاخره حکمیت را پذیرفت. این هم خودش کاری نظیر صلح بود، یعنی گفت حکمها بروند مطابق قرآن و مطابق دستور اسلام حکومت

بکنند، منتهی عمروعاص قضیه را به شکلی در آورد که حتی برای خود معاویه هم دیگر ارزش نداشت، یعنی قضیه را به شکل حقه بازی تمام کرد، ابوموسی را فریب داد اما فریبش به شکلی نبود که نتیجه اش این باشد که علی خلع بشود و معاویه بماند بلکه به شکلی بود که همه فهمیدند که اساسا اینها با همدیگر توافق نکرده اند و یکی از این دو سر دیگری کلاه گذاشته است، چون یکی می گوید من هر دو نفر را خلع کردم، و دیگری می گوید در یکی راست گفت و در دیگری دروغ گفت، آن یکی را من قبول ندارم، و هنوز از منبر پایین نیامده خودشان با همدیگر جنگشان در گرفت و فحش و فضاحت که تو چرا کلاه سر من گذاشتی؟ و معلوم شد که قضیه پوچ است.

به هر حال، قضیه حکمیت هم همین طور است. چرا علی و لوائنکه خوارج هم به او فشار آوردند، حاضر به حکمیت شد و جنگ را ادامه نداد؟ حداکثر این بود که کشته می شد، همین طور که پسرش امام حسین کشته شد، چنانکه می گوئیم چرا پیغمبر در ابتدا نجنگید؟ حداکثر این بود که کشته بشود همین طور که امام حسین کشته شد. چرا در حدیبیه صلح کرد؟ حداکثر این بود که کشته بشود همین طور که امام حسین کشته شد. یا می گوئیم چرا امیر المؤمنین در ابتدای بعد از پیغمبر نجنگید؟ حداکثر این بود که کشته بشود، بسیار خوب، مثل امام حسین کشته می شد. همچنین چرا تسلیم حکمیت شد؟ حداکثر این بود که کشته می شد، بسیار خوب مثل امام حسین کشته می شد. آیا این سخن درست است یا نه؟ بعد هم می آیم به زمان امام حسن و صلح امام حسن. ائمه دیگر هم که تقریبا همه شان در حالی شبیه حال صلح امام حسن زندگی می کردند. این است که مساءله، تنها مساءله صلح امام حسن و جنگ امام حسین نیست، مساءله را باید کلی تر بحث کرد. من قسمتهایی از «کتاب جهاد» فقه را برای شما می خوانم تا یک کلیاتی به دست آید، بعد، از این کلیات وارد جزئیات می شویم.

موارد جهاد در فقه شیعه

می دانیم که در دین اسلام جهاد هست. جهاد در چند مورد است. یک مورد، جهاد ابتدایی است، یعنی جهاد بر مبنای اینکه اگر دیگران (غیرمسلمان باشند و) مخصوصا اگر مشرک باشند، اسلام اجازه می دهد که مسلمین ولو اینکه سابقه عداوت و دشمنی هم با آنها نداشته

باشند به آنها حمله کنند برای از بین بردن شرک. شرط این نوع جهاد این است که افراد مجاهد باید بالغ و عاقل و آزاد باشند، و انحصاراً بر مردها واجب است نه برزنه‌ها. و در این نوع جهاد است که اذن امام یا منصوب خاص امام شرط است. از نظر فقه شیعه این نوع جهاد جز در زمان حضور امام یا کسی که شخصاً از ناحیه امام منصوب شده باشد جایز نیست، یعنی از نظر فقه شیعه الان برای یک نفر حاکم شرعی هم مجاز نیست که دست به اینچنین جنگ ابتدائی بزند.

مورد دوم جهاد آن جایی است که حوزه اسلام مورد حمله دشمن قرار گرفته، یعنی جنبه دفاع دارد، به این معنا که دشمن یا قصد دارد بر بلاد اسلامی استیلاء پیدا کند و همه یا قسمتی از سرزمینهای اسلامی را اشغال کند، یا قصد استیلای بر زمینها را ندارد، قصد استیلای بر افراد را دارد و می‌خواهد بیاید یک عده افراد را اسیر کند و ببرد، یا حمله کرده و می‌خواهد اموال مسلمین را به شکلی برباید (یا به شکل شبیخون زدن، یا به شکلی که امروز می‌آیند منابع و معادن و غیره را می‌برند که به زور می‌خواهند بگیرند و ببرند) و یا می‌خواهد به حریم و حرم مسلمین، به نوامیس مسلمین، به اولاد و ذریه مسلمین تجاوز کند، بالاخره اگر چیزی از مال یا جان یا سرزمین و یا اموری که برای مسلمین محترم است مورد حمله دشمن قرار گیرد، در این جا بر عموم مسلمین اعم از زن و مرد، و آزاد و غیر آزاد، واجب است که در این جهاد شرکت کنند^(۶)، و در این جهاد اذن امام یا منصوب از ناحیه امام شرط نیست.

آنچه که عرض می‌کنم عین عبارت فقهاء است، عبارت محقق و شهید ثانی است که من دارم برای شما ترجمه‌اش را می‌گویم. محقق کتابی دارد به نام «شرایع» که از متون مسلمة فقه شیعه است و شهید ثانی آن را شرح کرده به نام «مسالک الافهام» که بسیار شرح خوبی است، و شهید ثانی هم از اکابر و بزرگان تقریباً درجه اول فقهاء شیعه است.

در این مورد می‌گویند که اجازه امام شرط نیست. تقریباً نظیر همین وضعی که الان بالفعل اسرائیل به وجود آورده که سرزمین مسلمین را اشغال کرده است. در اینجا بر مسلمین اعم از زن و مرد، آزاد و غیر آزاد، و دور و نزدیک واجب است که در این جهاد که اسمش دفاع

است شرکت کنند، و هیچ موقوف به اذن امام نیست.
عرض کردیم «اعم از دور و نزدیک». می‌گویند: «و لایختص
بمن قصدوه من المسلمین بل يجب علی من علم بالحال النهوض اذا لم
يعلم قدرة المقصودین علی المقاومة»^(۷) می‌گوید: (این جهاد)
اختصاص ندارد به افرادی که خود آنها مورد تجاوز قرار گرفته‌اند
(سرزمینشان، مالشان، جانشان، ناموسشان) بلکه بر هر مسلمانی که
اطلاع پیدا کند واجب است مگر اینکه بداند که آنها خودشان کافی
هستند، خودشان دفاع می‌کنند، یعنی قدرت دشمن ضعیف است و
قدرت آنها قوی و نیازی ندارند، والا اگر بداند نیاز به وجود او هست
واجب است، و هر چه که نزدیکتر به آنها باشند، واجبتر است یعنی وجوب
مؤکد می‌شود.

نوع سوم هم نظیر جهاد است ولی جهاد عمومی نیست، جهاد خصوصی
است و احکامش با جهادهای عمومی فرق می‌کند. جهاد عمومی یک
احکام خاصی دارد، از جمله این که هر کس که در این جهاد کشته شود
شهید است و غسل ندارد، کسی که در جهاد رسمی کشته می‌شود او را
با همان لباسش و بدون غسل با همان خونها دفن می‌کنند.
خون شهیدان را ز آب اولیتر است ---- این گنه از صد
ثواب اولیتر است

قسم سوم را هم اصطلاحاً «جهاد» می‌گویند اما جهادی که
همه احکامش مثل جهاد نیست، اجرش مثل اجر جهاد است، فردش
شهید است، و آن این است که اگر فردی در قلمروی اسلام نباشد، در
قلمروی کفار باشد و آن محیطی که او در قلمرو آن است مورد هجوم
یک دسته دیگر از کفار قرار بگیرد به طوری که خطر تلف شدن او نیز
که در میان آنهاست و جود داشته باشد (مثلاً فردی در فرانسه است،
بین آلمان و فرانسه جنگ در می‌گیرد)، یک آدمی که جزء آنها نیست
در اینجا چه وظیفه‌ای دارد؟ وظیفه دارد که جان خودش را به هر شکل
هست حفظ کند، و اگر بداند که حفظ جاننش موقوف به این است که
عملاً باید وارد جنگ شود و اگر نشود جاننش در خطر است، نه برای
همدردی با آن محیطی که در آنجا هست بلکه برای حفظ جان خودش
باید بجنگد، و اگر کشته شد اجرش مانند اجر شهید است، کما اینکه
موارد دیگری هم داریم که در اسلام اینها را نیز شهید و مانند مجاهد

می‌نامند اگر چه حکم شهید را ندارند در اینکه با همان لباسشان و بدون غسل دفنشان کنند، و بعضی احکام دیگر، از جمله این موارد این است که کسی مورد حمله دشمن قرار بگیرد که قصد جانش یا قصد مالش و یا قصد ناموسش را دارد، ولو اینکه آن دشمن مسلمان باشد، مثلاً انسان در خانه خودش خوابیده، یک دزد (حتی دزدی که مسلمان است، و ممکن است از آن دزدها به قول حاجی کلباسی نماز شب خوان هم باشد)^(۸)، ولی به هر حال دزد است) آمده و حمله کرده به این خانه و می‌خواهد مال او را ببرد، آیا در اینجا انسان می‌تواند از مال خودش دفاع کند؟ بله، می‌گویید احتمال کشته شدن هم هست. ولو انسان صدی ده احتمال بدهد، حفظ جان در صدی ده احتمال هم واجب است. اما در اینجا چون مقام دفاع از مال است، تا حدود صدی پنجاه هم می‌تواند جلو برود، اما اگر خطر غیر مال مثل ناموس یا جان در کار باشد، با صد درصد یقین به اینکه کشته می‌شود هم باید قیام کند، باید دفاع کند، باید بجنگد، و نباید بگوید خوب او قصد کشتن مرا دارد، من چکار بکنم؟ نه، او قصد کشتن دارد، بر تو واجب است که او را قبلابکشی، یعنی باید مقاوم باشی، نه اینکه بگویی او که می‌خواهد بکشد، من دیگر چرا دست به کاری بزنم، من چرا شرکت کنم؟!

قتال اهل بغی

سه مورد را عرض کردیم. دو مورد دیگر هم داریم. یک مورد را اصطلاحاً می‌گویند «قتال اهل بغی» مقصود این است: اگر در میان مسلمین جنگ داخلی در بگیرد و یک طایفه بخواهد نسبت به طایفه دیگر زور بگوید، اینجا وظیفه سایر مسلمین در درجه اول این است که میان اینها صلح برقرار کنند، میانجی بشوند، کوشش کنند که اینها بایکدیگر صلح کنند، و اگر دیدند یک طرفی سرکشی می‌کند و به هیچ وجه حاضر نیست صلح کند بر آنها واجب می‌شود که به نفع آن فئه مظلوم علیه آن فئه سرکش وارد جنگ بشوند. این نص آیه قرآن است:

«و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت

احدیهماعلی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفی الی امرالله»^(۹)

قهرای یکی از مواردش آنجایی است که مردمی بر امام عادل زمان خودش خروج بکنند. چون او امام عادل و به حق است، و این علیه اوقیام کرده، فرض این است که حق با اوست نه با این، پس باید که

به له او وعلیه این وارد جنگ شد.
یکی دیگر از موارد که در آن تا اندازه‌ای میان فقها اختلاف است
مسأله قیام خونین برای امر به معروف و نهی از منکر است. آن هم یک
مرحله و یک مرتبه است.

صلح در فقه شیعه

↑ فترت

↩ فترت